

ساحلِ آرمان شهر

تام استوپارد

مترجم:

آراز بارسقیان



۱۳۹۴

سرشناسه:	استاپارد، تام Stoppard, Tom
عنوان و نام پدیدآور:	ساحل آرمانشهر: سفر/ کشتی شکستگان/ رستگاری/ تام استوپارد؛ ترجمه ی آراز سقیان.
مشخصات نشر:	تهران: افراز، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری:	۳۲۴ ص.
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۳۲۶-۲۱۰-۲
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
یادداشت:	عنوان اصلی: The Coast of Utopia.
یادداشت:	کتابنامه به صورت زیر نویس.
موضوع:	نمایشنامه انگلیسی-- قرن ۲۰ م.
شناسه ی افزوده:	بارسقیان، آراز، ۱۳۶۳ -، مترجم
رده بندی کنگره:	PR۱۳۹۴
رده بندی دیویی:	۸۲۲/۹۱۴
شماره ی کتاب شناسی ملی:	۳۶۲۰۴۸۸



انتشارات افراز

شرکت سهامی انتشار و ادبیات نمایشی

دفتر مرکزی و فروش: خیابان فلسطین جنوبی، خیابان وحید نظری، بن‌پست افشار، پلاک ۱، واحد ۳

تلفن: ۶۶۴۰ ۵۸۵

مرکز پخش: ۶۶ ۷۱۶

وبسایت و فروشگاه اینترنتی: www.afrazbook.com

mail: info@afrazbook.com

ساحلِ آرمان سهر

تام استوارد

مترجم: آراز بارسقیان

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۴

طراحی جلد: یاسین محمدی / آتلیه افراز

لیتوگرافی / چاپ / صحافی: ترنج / تصویر / یکتافر

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

تمام حقوق این اثر برای انتشارات افراز محفوظ است.

هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی

از جمله چاپ، فترکی، انتشار الکترونیک، فیلم، نمایش و صدا نیست.

این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

یادداشت مترجم

تام استوپارد به طره زور مدود نویسنده‌هایی است که برای نوشتن نیازی ندارد به «اعماق» برود، او در «عشق» می‌نویسد بدون این‌که زور بزند داستان خاص و پیچیده و «جذابی» تعریف کند. اما به راستی این شکل ممکن آن‌چه فکر می‌کند و بهش اعتقاد دارد را روی صحنه نمایش می‌دهد، این را فقط می‌شود گذاشت به حساب تجربه و استعداد و صداقت و قدرت خلاقیت. به عنوان نمایشنامه‌نویسی معاصر.

ترجمه‌ی این نمایشنامه وقت زیادی گرفت. وقتی که گرفت کمتر از این نبود که مجبور کند دانش زبان و تجربه‌ی مترجم بودن را دست‌کم، یعنی روز اولی که کتاب رسید، (تابستان سال ۱۳۸۸) توانایی انجام ترجمه‌ی این لحظه‌ای احساس نمی‌کرد. باید صبر می‌کردم و صادقانه می‌گویم هنوز مطمئن نیستم. سکان ترجمه‌ی نمایشنامه را به درستی به ساحل آرمان‌شهر «برگردان» رسانده‌ام؟ نه؟ من از بدترین کابوس‌هایم می‌شود. مبدا در ترجمه لغزشی باشد، مبدا خطایی باشد. حتماً! می‌توانم این شک می‌کنم که تمام راه را در ترجمه‌ی نمایشنامه درست رفته‌ام یا نه؟

تام استوپارد آدم را به وجد می‌آورد، چون راحت صحبت می‌کند و حرف دل می‌زند. همین، تام استوپارد به علاقه‌مندان تئاتر نشان می‌دهد «نمایشنامه» چیست و عظمت در تئاتر، چطور می‌تواند همان قدر که بُعد تفکر را به ما نشان می‌دهد، بُعد انسانیت ما را هم به‌چالش بکشد.

این نمایشنامه درست شبیه کشتی بزرگی می‌ماند که وسط دریایی طوفانی گیر

افتاده. نویسنده سکان را با قدرت تمام به دست گرفته، کار را با اسامی بسیاری که در متن آورده سخت می‌کند، اسامی‌ای که باید تلفظشان را با هزار جا هماهنگ کنی مبادا اشتباه کرده باشی، با تمام ارجاعاتی که به هر جا داستانش برود می‌دهد گیج‌ت می‌کند و بهت اجازه نمی‌دهد مطمئن شوی درست راه رفته‌ای و همه چیز متن را دقیق و کامل درستی. اما در آخر، بعد از خواندشش پرده نمایش، بعد از خواندن آخرین حتماً، تازه هرچه خوانده‌ای دوباره در فکرت معنی می‌شود و حس می‌کنی به مقصد رسیدی. به ساحل آرمان شهر نمی‌رسی. نویسند تو را به جایی می‌رساند که باید خودت فقط از آن چه را که پیش رویت است و آن چه را که پشت سر گذاشتی قرار است چطوری، در خودت حل‌جی کنی و به چه نتیجه‌ای برسی و بدانی باید با این دنیایی بی‌رحم و بی‌امداد در حال تغییر چه کنی. شاید آرمان شهر همه‌ی ما همان جا باشد.

امیدوارم فقط به لذت بردن از این متن بسنده نکنید، با صدای بلند بخوانید و بگذارید سؤال‌های نویسنده از شخصیت‌ها سؤال‌هایی باشد که شما از خودتان در موقعیت‌های مختلف می‌پرسید تا شاید بدانیم در این «دنیای پُر عیب و نقص» چطوری راه خود را پیدا کنیم.

به این امید... از خواندش لذت ببرید.

یادداشت نویسنده

نقطه‌ی نمایشنامه‌ی «مخفی تراز برده» در ایده‌ای بسته شد که قرار بود درباره‌ی بخشی از زندگی ویساریون لنینسکی مستند ادبی که بین سال‌های دهه‌ی سی و چهل قرن نوزدهم در مسکو و سن پترزبورگ فعالیت داشته باشد. سال ۱۸۴۷ بلینسکی اجازه‌ی سفر به آلمان را پیدا می‌کند، آسازهای که بهانه‌اش بیماری بود. از سالزبورگ به پاریس می‌رود و آن‌جا خودش را در بین دوستان قدیم و جدید دور از وطن پیدا می‌کند. آن‌ها تلاش می‌کنند راضی‌اش کنند که دیگر به خانه برنگردد، چون در کشورش همیشه تحت تدابیر شدید امنیتی پلیس مخفی تراز برده وایش می‌خواهند پاریس بماند تا هم بتواند آزادانه زندگی کند و از آن مهم‌تر، آزادانه بنویسد. اما بلینسکی آن‌جا نه آزاد بود و نه آزادانه می‌توانست بنویسد. جوابش به دوستان این است که در سن پترزبورگ علیرغم وجود سانسور شدید، ملت نویسنده‌شان را به چشم مردی مدبر می‌بینند. لقب شاعر و رمان‌نویس و منتقد القابی ساده نیستند که ساده هم به دست آیند. لینی در نقطه‌ی مقابل آن، یعنی پاریس، شنیده شدن صدا در میان همه‌ی نارغم‌رمانسکی است. در پاریس هیچ نوشته‌ای زیادی مهم نیست و بیش‌تر آن‌چه هم که نوشته می‌شود اصلاً اهمیت و ارزش چندانی ندارد. به‌خاطر همین بلینسکی برگشت خانه. اسمش رفت جزو لیست بازداشتی‌ها ولی قبل از هرگونه اقدامی دولتی، مرض سل به جانش افتاد و توکم‌تر از یک سال جان سپرد. همین موضوع دیگری را به خاطر متبادر می‌کند. در پراگ سال ۱۹۷۷ و سال‌های «همسان‌سازی» رئیس‌جمهور هوساک چند

وقتی را با نویسنده‌های ممنوع‌الْقلم چک گذراندم و دیدم که چطور کنایه‌ی حرف بلینسکی جواب می‌دهد، یعنی کلامی که زیر نظر ممیزی منتشر می‌شود و معمولاً هم به شکل زیرزمینی درمی‌آید بسیار بیش‌تر و بااهمیت‌تر از هر آن چیزی که در غرب به انتشار می‌رسد خواننده و شنیده می‌شود. وقتی بعد از سقوط اتحاد جماهیر شوروی به پراگ برگشتم دیدم بین نویسنده‌ها و هنرمندان حالا «آزاد» شده‌ی چک، نوستالژی زیادی نسبت به آن دوران از ادبیات و هنر وجود دارد.

به‌خاطر همین بلینسکی را مبدأ گذاشتم. اما نمی‌دانستم همین موضوع، کار را تبدیل به سه‌گانه می‌کند. هر چه مطالعاتم بیش‌تر شده تمرکز هم بالاتر رفت. باکونین و تورگنیف سه‌پیر هم چهره‌های جالبی بودند که وارد ماجرا می‌شدند. از همه جذاب‌تر برایم آنکه ندرتسن بود. یکی دو سال بعد به ترور نان^۱ (که کارگردان اولین اجرای نمایش در تئاتر ملی انگلیس^۲ بود) اعتراف کردم که: «گمونم... سه نمایشنامه‌نویستم به نام‌های باکونین، بلینسکی و هر تسن».

آیزا برلین در نمایشنامه‌ی ساحل آرمان سه حکم سرپرست اصلی را دارد ولی کتاب تبعیدیان سودایی ای. اچ کار^۳ و زندگینامه‌ای که او روی باکونین نوشت توانست کار را بسط و گسترش دهد. (از هر تسن به زبان انگلیسی زندگینامه‌ی مستقلی وجود ندارد و همین جای خالی بزرگی است که آیلین کلی^۴ هم نوله آن را پر کند).

روند نمایش چنین است که یک‌سوم ابتدایی متن (بخش ۱) برکزش بر باکونین و خانواده‌اش است؛ بلینسکی در بخش‌های سفر و کشتی شکستگان حضور دارد؛ هر تسن هم شخصیت اصلی بخش‌های کشتی شکستگان و رستگاری است. هر تسن و باکونین و تورگنیف در هر سه نمایشنامه حاضر هستند؛ حضوری که نویسنده است و

۱. Trevor Nunn: (۱۹۴۰-) کارگردان سینما و تئاتر.

۲. Royal National Theater: مشهور به تئاتر ملی انگلستان.

۳. کتاب متفکران روس را آقای نجف دریابندری برگردان و توسط نشر خوارزمی منتشر کرده و در دسترس است ولی کتاب دیگر، یعنی تبعیدیان سودایی توسط خشایار دیهیمی ترجمه و نشر طرح‌نو آن را منتشر کرده که جزو کتاب‌های ناباب محسوب می‌شود.

۴. Aileen Kelly: استاد دانشگاه کینگ در انگلیس و صاحب کرسی روسیه‌شناسی. او علاقه‌مندی زیادی به تاریخ روشنفکری قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم روسیه دارد.

البته به نظر شخصی خودم، وابستگی خاصی بهم ندارد. در روسیه‌ی ابتدای دهه‌ی سی قرن نوزدهم در میان مردان و زنان درس خوانده و نخبه‌ی جامعه دو برخورد مرتب اما بافاصله از هم نسبت به حکومت ستمگر تزار بود (که البته نهایت تبدیل شد به برخورد) که هردوی این برخوردها در دل حلقه‌ای از دانشجویان دانشگاه مسکو شکل گرفت. دو حلقه وجود داشت؛ «حلقه‌ی فلسفی» و «حلقه‌ی سیاسی» که به شکلی دوستانه همدیگر را به ترتیب «سانتی مانتلیست‌های آلمانی» و «فراندورهای^۱ فرانسه» می خواندند. هردوی حلقه‌ها بسیار محدود بود. فلسفی‌ها به دامن یده‌آلسم آلمانی پناه برده بودند. مشهورترین چهره‌شان هم میخائیل باکونین بود. از آن طرف سیاسی‌ای طایفدار انقلاب فرانسه و آرمان‌شهر سوسیالیستی بودن. رهبرشان هم آلکسندر هرتن جوان بود.

سیاسی‌ها به هیچ وجه خیال سازمان امنیت تزار نیکولای اول نبودند، سازمانی که به نام «اداره سوم» شهرت بود. پیش سازه‌ای بود برای سازمان کاگب^۲. در سال ۱۸۳۴ هرتن بیست و دو ساله به همراه چندین تن از دوستانش، من جمله نیکولاس آگراف شاعر بازنداشت شدند. هرتن شش سال بعد را در تبعید و زندان سپری کرد. زمانی که گمان رفت کفاره‌ی گناهانش را به داده بهش اجازه دادند از کشور خارج شود، یعنی درست در سن سی و شش سالگی. او بایکی از اقوامش به نام ناتالی ازدواج کرده بود و بعد از مرگ پدرش هم ارث زیاده‌ای بهش رسیده بود. در ژانویه ۱۸۴۷ روسیه را به همراه ناتالی و سه فرزند و مادر و دو برادر و دو نفر از بستگانش در «دوکالسکه» که برای سرمای زمستان بهشان اقامت از پیچیده بودند» ترک کرد. دلیل ظاهری ترک کشورشان پیدا کردن راه درمانی برای فرزند مادرزاد ناشنواشان بود. انتظار داشتند که سرشش ماه برگردند ولی هیچ‌کدام اعضای خانواده دیگر هرگز روسیه را ندیدند.

خانواده مقصدش پاریس بود، یعنی مرکز انقلاب. («آمدم به پاریس همان طوری که مردم به ژم یا اورشلیم می‌روند.») هرتن فوریه سال ۱۸۴۸ که انقلاب فرانسه

۱. Frondeur: به معنای شورشی است و از انقلاب کبیر فرانسه به یادگار مانده.

شعله‌ور شد در ایتالیا بود ولی به سرعت برگشت تا تجربه‌ی انقلاب را از نزدیک حس کند. تجربه‌ای که هیجان و بیداری‌اش در نهایت باعث شد نتیجه‌ی وقایع جمهوری نوظهور دوم را تبدیل به امپراتوری ناپلئون سوم کند.

به موازات این وقایع، هرتسن چندین فاجعه‌ی شخصی را هم از سر گذراند که بالا رفته باعث شد پنج سال و نیم پس از خروجش از خانه، به انگلیس برود و برای چند ماه هم که شده بر زخم‌هایش اندک مرهمی بگذارد. ولی این چند ماه تبدیل شد به دوازده سال سرنوشت در لندن. هرتسن پولش را از روسیه خارج کرد و وقتی انتشار روزنامه‌ی «آد روس» را به عنوان تنها راه ارتباطش با وقایع کشورش از سر گرفت توانست خود را در درجه‌ی «مان‌سالی نجات دهد». بعد از مرگ تزار نیکولاس دوست هرتسن یعنی آگار یوف به همراه سرش، ناتالی نام دیگر، در لندن به او پیوست و خیلی سریع مجله‌ی جدیدشان به نام «ناقوس» جایش را به قول منتقد امریکایی دوایت مک‌دونالد^۱ به عنوان «یکی از بهترین مجلات آشاکر تندرو در تاریخ» باز کرد. مک‌دونالد جز اولین و معدودترین طرفداران هرتسن در دوران ماست.

اما در روسیه‌ی دهه‌ی شصت قرن نوزدهم «مردان تازه» جای‌شان را به هرتسن و مجله‌ی نا قوس دادند و تبدیل به محور اصلی گروه‌های نوگرا شدند. وقتی او و آگار یوف و خویشان‌شان انگلیس را ترک کردند تلاش‌شان بر این بود که مجله را به ژنو منتقل کنند و نسخه‌ی فرانسوی آن را منتشر کنند. این کار نتوانست. نا قوس برای آخرین بار در سال ۱۸۶۸ نواخت. در این زمان نه تنها هرتسن در «نیکیا» دوم اهمیت قرار گرفته بود بلکه علناً از طرف نسل «نیپیلیست‌ها» مسخره می‌شد. در سپاردهم ژانویه ۱۸۷۰ او به عنوان شخصی از دنیا رفت که در کشور آن طوری که می‌پایسته بود از طرف نیروهای مخالف دولت مورد توجه و احترام قرار نگرفته بود.

داستان ساحل آرمان شهر تا این جا روایت می‌شود ولی در اواخر دهه‌ی هفتاد قرن نوزدهم آثار هرتسن را نسلی از روس‌ها «که همسو با مردم بودند» شروع به بازخوانی کردند. در طول این دوران او دوباره جایگاه خودش را نزد لنین باز یافت که البته کارش

۱. Dwight Macdonald: (۱۹۰۶-۱۹۸۲) نویسنده و ویراستار و منتقد سینما و اجتماع و فیلسوف و سیاسی

برای ویراستاران روسی آثارش سخت شد، دلیلش هم این بود که او بیش‌ترین شهرتش را از نفی کارل مارکس به دست آورده بود. آن‌چه برایش وقت داشت و چیزی که آیزا برلین را به دل‌وجانش رساند این بود که اعتقاد عمیقی به فردیت در مقابل جمع داشت و عمل را برتر از تئوری می‌دانست. او بیش‌ترین اختلاف‌نظرش با این تئوری بود که سعادت آینده توجیه‌ای است برای فداکاری و قربانی کردن امروز. او در میان هم‌دوره‌هایش در مواجهه با موقعیت‌های موجود بسیار ویژه برخورد می‌کرد و خیلی نگاه آسود خاطر و حتا از روی لذت به قضایا داشت. هوش و شجاعت لازمه‌ی رست است. روی هیچی نمی‌شود زیاد حساب کرد فقط «هنر و جرعه‌ی تابستانی خوشبختی فردا» است که می‌تواند رویش حساب کرد ولی درنهایت هیچی قطعی نیست و هر چیزی ممکن.

هرتسن در بخش دوم از دیده می‌شود؛ یک‌بار قبل از دستگیری و تبعید و یک‌بار بعد از آن و تورگنیف هم معرفی می‌شود، البته فقط به‌عنوان «کسی دوست دارد روزی شعری خوب بگوید شاید منم». مین فردا» ولی اولین بخش از سه‌گانه متعلق به آثارش نیست روسی می‌خائیل بکونین است که در مقاطع مختلف زندگی‌اش همان قدری که سست بوده شجاع هم بود و تحت تأثیر توفان عواطف و قضاوت‌های آنی خودش قرار گرفته بود. او درنهایت خردش را در مخالفت کامل با مارکس دید. (به خاطر همین درست برخلاف هرتسن بولواوی در کتابش به نامش نشد) باید یادآور شوم او پنج برادر دیگر علاوه بر چهارخواهرش که در کتابش آمده‌اند داشت؛ من فقط توان کنار آمدن با هفت نفر از خانواده‌ی او را در پرده‌ی اول داستان بارش برای هر کدام از فرزندانش درختی در ملک خانوادگی‌شان کاشت. آن‌ها را بشمارم، درخت می‌خائیل شکست.

اما درباره‌ی تورگنیف به‌اندازه‌ی کافی گفته‌اند. در بخش رستگاری او بخشی از شخصیت‌های داستان خودش به نام بازاروف مواجه می‌شود. شخصیت نیپیلیستی که از دل یکی از بهترین آثارش یعنی پدران و پسران بیرون آمده. این شخصیت به تورگنیف من می‌گوید که دنبال کتاب‌های «کاربردی محض» است، کتاب‌هایی درست مثل زندگی بدون همورنید دکتر مکزی (این کتاب واقعاً وجود دارد) یعنی

چیزی در مقابل آثار «بی معنی» پوشکین، در جواب تورگنیف اعتراف می‌کند که کتاب نامبرده به اندازه‌ی کافی متوجه‌ی همورنیدش می‌کند اما درست «در مقابل خواندن پوشکین که باعث می‌شود کاملاً هموریند فراموش شود.» درس‌ها به خوبی آموخته شد. خواندن بلینسکی اصلاً جذاب نیست. خواندن کارهای باکونین هرازگاهی به آدم جای سی‌دهد و هر تن شاهرزاده‌ی خاطره‌نویسان است با هدیه‌ای خدادادی برای همیشه بحث کردن. ولی هنرمند خالص در بین آن‌ها و تنها کسی که می‌تواند ما را به دنیای رشفه‌کاری روسی قرن نوزدهم نزدیک کند تورگنیف است با کتاب خاطرات شکارچی اسیر. کتابی که با اغراق می‌شود گفت اثری بود که «تزار اصلاح‌طلب» یعنی آلکساندر دوم را به سمت اصلاحات و قانون سرفداری پیش برد. شاید در نهایت این هنرمند باشد که به جای سه ناپستی سیاسی، قهرمان اصلی نمایشنامه‌ی ساحل آرمان شهر است.